

نقد و بررسی اتصال و یا اتحاد نفس و عقل فعال

info@hekmateislami.com

حسن معلمی / دانشیار دانشگاه باقرالعلوم

پذیرش: ۹۷/۰۳/۲۳

دریافت: ۹۶/۰۵/۱۷

چکیده

در فلسفه اسلامی عقل فعال در نظام علی و معلولی، علت فاعلی و غایی برای نفس قلمداد شده است و نفس در ادامه سیر تکاملی خود با آن متحد می‌گردد. آنچه در این مقاله مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، اتحاد و یا اتصال نفس انسان در حرکت تکاملی خود با عقل فعال است و این نقد از دو طریق انجام می‌شود: ۱. نقد مبانی پذیرش عقل فعال همچون عقول عشره و نظام طولی فلسفه مشاء؛ ۲. نقد اتحاد و یا اتصال دو وجود با یکدیگر بعد از فهم دقیق معانی اتحاد و اثبات این نکته که تنها معنای صحیح برای اتحاد، رسیدن نفس انسان به درجه وجودی عقل فعال و یا اتحاد با افاضات عقل فعال است.

کلیدواژه‌ها: عقل، عقل فعال، اتحاد با عقل فعال، نظام احسن و عقل فعال، عقول عشره.

عقل فعال در فلسفه اسلامی از جایگاهی ویژه در نظام هستی برخوردار است؛ زیرا در نظام علی و معلولی عقل دهم و آخرین عقل در سلسله عقول عشره مشائی است و از طرف دیگر علت و مدبر عالم مادون فلک قمر است و نیز مخزن همه مقعولات و افاضه‌کننده همه صورت‌های عقلی انسان است و عقل بالقوه آدمی را به فعلیت می‌رساند و نفس انسان نیز در سیر تکاملی خود به نحوی با آن متحد و یا بدان متصل می‌گردد. در واقع عقل فعال در نظام علی (علت فاعلی و غایی) نقش مهمی را برعهده دارد (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۵۷-۵۸-۶۶-۶۸؛ همو، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷؛ همو، بی‌تا، ص ۶۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۳ب، مقاله ۷، فصل ۴-۵، ص ۴۰۲-۴۱۴؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲-۱۳۷ و ۲۵۶؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۴۱-۲۵۴؛ همو، ۱۳۵۳، ص ۱۱۱-۱۱۴؛ صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۴۰ به بعد).

آنچه در این مقاله نقد و بررسی می‌شود، اتحاد یا اتصال نفس انسان در حرکت جوهری خود با عقل فعال است و برای روشن شدن این مطلب، لازم است درباره مسائلی از جمله «عقل فعال چیستی، ادله و کارکرد آن»، «اتحاد دو موجود با یکدیگر به طور مطلق» و «اتحاد نفس در سیر تکامل با عقل فعال» سخن گفته شود؛ زیرا این مسائل، ارکان نظریه مذکور هستند و با نقد آنها، نظریه اتحاد بدون پایه و اساس خواهد شد.

۱. عقل فعال (چیستی، ادله اثبات و کارکرد)

در فلسفه مشاء بحث عقل فعال از دو جهت مطرح شده است:

۱. آخرین عقل در نظام طولی عقول عشره (در الهیات بالمعنی الاخص)؛
 ۲. مخزن مقعولات و مفیض صورت‌های معقول به نفس انسان (در مباحث نفس).
- در بخش اول فلاسفه در جمع بین قاعده الواحد که لازمه آن صدور موجود واحد از حضرت حق و کثرت عالم که مخلوق حضرت حق است، به نظریه عقول عشره رسیدند که عقل دهم آن عقل فعال است. توضیح اینکه فلاسفه مشاء با توجه به هفت مطلب به نتیجه هشتمی رسیدند؛ اما مطالب هفت‌گانه عبارت‌اند از:
۱. خداوند سبحان، واحد محض است؛ نه کثرت در ذات دارد و نه کثرت خارجی؛
 ۲. از واحد حقیقی فقط یک موجود صادر می‌شود و مخلوق موجود واحد، واحد است؛
 ۳. در عالمی که در آن قرار داریم، کثرت موجود است و همه کثرات به حضرت حق منسوب هستند؛
 ۴. خداوند سبحان، فاعل بالعنايه است؛ یعنی علم او علت صدور فعل اوست؛
 ۵. صادر اول از حضرت حق باید عالی‌ترین موجود باشد؛
 ۶. در عقل اول دو جهت امکان و علم به علت وجود دارد که این دو جهت در حضرت حق موجود نیست؛ زیرا حضرت حق علت ندارد و واجب‌الوجود است؛

۷. نظام بطلمیوس در باب چینش کرات و گردش خورشید به دور زمین مورد پذیرش مشاء بود که قائل به

فلاسفه مشاء با توجه به این امور هفت‌گانه، معتقدند که از حضرت حق به دلیل قاعده الواحد فقط یک موجود مجرد عقلانی صادر شده است، ولی از آنجا که عقل اول دارای سه جهت بود (و واحد محض نبود) که عبارت‌اند از: «جهت امکان»، «علم به ذات» و «علم به علت»، سه موجود از او صادر شده است که عبارت‌اند از: «عقل دوم»، «نفس فلک اول» و «جسم فلک اول».

همین روند ادامه داشت تا به عقل دهم رسید که دیگر فلکی را نیافرید؛ زیرا افلاک نه‌گانه با عقول نه‌گانه سامان گرفته بود؛ ولی عقل دهم که از عقل نهم صادر شد، عهده‌دار موجودات مادون فلک قمر که آخرین فلک بود شد که زمین و موجودات روی آن بود. پس عقل دهم در سلسله طولی نظام آفرینش قرار دارد و رابط بین عقول و مادون فلک قمر است و عهده‌دار حوادث و موجودات بعد از فلک قمر است؛ یعنی زمین و هرچه بدان تعلق دارد از جماد و نبات و حیوان و انسان.

و در بخش دوم فلاسفه مشاء نفس انسان را در ابتدای خلقت عقل بالقوه می‌دانند که می‌تواند با حرکت در اعراض نفسانی به عقل بالملکه و بالفعل و مستفاد برسد که در واقع اتصال به عقل فعال است؛ یعنی غایت حرکت تکامل نفس اتصال به عقل فعال است؛ همچنان که فاعل نفس نیز عقل فعال بود (ابن سینا، ۱۳۶۳ب، مقاله ۷، فصل ۴-۵، ص ۴۰۲-۴۱۴؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳-۱۳۷؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۴۱-۲۹۳؛ همو، ۱۳۵۳، ص ۱۱۱-۱۱۴؛ فارابی، ۱۹۹۵، ص ۵۷-۵۸؛ همو، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷؛ همو، بی‌تا، ص ۶۸).

عقل فعال مخزن معقولات است؛ یعنی همه علوم کلی در عقل فعال موجود است و نفس انسان وقتی استعداد ادراک معقولات را پیدا می‌کند، عقل فعال معقولات را به او افاضه می‌کند و عقل فعال مفیض صورت‌های عقلی به نفس آدمی است و نیز نفس انسان هنگام غفلت و ذهول برای یادآوری با اتصال به عقل فعال از خزانه عقل کمک می‌گیرد. توضیح اینکه در انسان سه حالت وجود دارد: ۱. ادراک (حصول معلومات)؛ ۲. ذهول و غفلت (زوال صورت‌های علمی و معقول که بدون کسب جدید قابل حصول هستند و یادآوری می‌شوند)؛ ۳. نسیان (زوال معلومات که به کسب جدید نیازمند است). در صورت یادآوری باید حتماً خزانه‌ای وجود داشته باشد که نفس بتواند بلافاصله آنها را به یاد آورد و نفس نمی‌تواند خودش این کار را انجام دهد؛ زیرا اگر نفس به‌تنباهی به یاد آورد، پس باید بین حالت ذهول و ادراک فرقی نباشد و قوای نفس نیز این کار را انجام نمی‌دهند؛ زیرا قوا مادی هستند و صورت‌های معقول مجردند؛ پس باید موجودی مجرد و بالفعل وجود داشته باشد تا این کار را انجام دهد (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۳۹۴-۳۹۶؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۶۱؛ همو، ۱۳۶۳الف، ص ۹۸).

۱-۱. نقد و بررسی

- عقول عشره و ختم شدن به عقل فعال بر فلکیات قدیم مبتنی است که با بطلان آن و یا حداقل مشکوک بودن آن عقول عشره و نظام مبتنی بر آن توجیهی ندارد؛
- حتی با پذیرش فلکیات قدیم نیز این نظریه یک احتمال است و قطعی نیست و شقوق دیگر نیز ممکن است؛
- قاعده الواحد در جای خود مورد مناقشه جدی قرار گرفته است (معلمی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۷۹ به بعد).

۴. در باب یادآوری معقولات و معلومات نیز مراتب و قوای نفس برای توجیه کافی است و حداقل یک احتمال است که مانع اثبات قطعی مطلب فلاسفه می‌گردد.

حاصل آنکه مراتب تشکیکی وجود و اینکه نظام آفرینش یک نظام طولی و از عالی به دانی است فی‌الجمله درست است ولی تفصیل مطالب به شکل پیش‌گفته اثبات نشده و جای مناقشه فراوان دارد.

دو دلیل دیگر بر اثبات وجود عقل فعال در *تسواهد الربوبیه* (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ص ۲۹۱-۲۹۲) ارائه شده است که بدین قرارند:

برهان اول

الف) نفس انسان ابتدای تولد در برابر کمالات عقلی و معقولات بالقوه است؛ هرچند به لحاظ بعضی صفات و کمالات بالفعل است؛ (ب) در مسیر تکاملی از عقل بالقوه به عقل بالملکه و بالفعل می‌رسد و کمالات جدیدی کسب می‌کند؛ یعنی علوم و حقایق معقول فراوانی دارد؛ همچون بدیهیات اولیه و نظریات حاصل از آن؛ (ج) خروج از قوه به فعل و یافتن کمال و کمالات وجودی از ذات نفس ناشی نمی‌شود؛ زیرا فاقد شیء معطی شیء نخواهد بود؛ (د) پس باید موجودی برتر از نفس در مرتبه فاعل وجود داشته باشد تا نفس را از قوه به عقل خارج کند؛ (ه) آن موجود از دو حال خارج نیست:

ه-۱) ناقص و به مفیض دیگر نیازمند است؛

ه-۲) کامل، بالفعل و فعال در نفوس بشری است؛

(و) اگر ناقص باشد به مبدأ دیگر نیازمند است و تسلسل لازم می‌آید؛

(ز) اگر کامل و تام و بالفعل باشد، همان عقل بالفعل و تام و عقل فعال است.

برهان دوم

الف) نفس انسان با صورت‌های معقول خود متحد می‌شود (اتحاد عقل و عاقل و معقول)؛

(ب) همه صورت‌های معقول در عقل فعال موجودند (عقل فعال مخزن همه صورت‌های معقول است که در بحث عقل فعال روشن می‌شود) و با عقل فعال متحد هستند؛

(ج) نفس با صورت‌ها متحد و صورت‌ها با عقل فعال متحدند و متحد با متحد با شیء، با آن شیء متحد است. پس نفس انسان با عقل فعال متحد است^۱ و به میزان اتحاد و اتصال به معقولات دست می‌یابد.

^۱ روشن است که صورت‌های معقول در عقل فعال که با عقل فعال متحدند به نفس افاضه نمی‌شوند، بلکه عقل فعال صورت‌های دیگر را که ناشی از کمال عقل فعال هستند، به نفس افاضه می‌کند، مگر اینکه به ایجاد و افاضه وجود قائل نباشیم، بلکه به ظهور و تجلی معتقد باشیم و اصولاً کثرتی در کار نباشد و عقل فعال و نفس و همه موجودات را به عین وجود حق موجود بدانیم که در این صورت، مدل بحث به کلی عوض می‌شود و از فلسفه وارد عرفان خواهیم شد.

در نقد و بررسی این دو برهان باید گفت: در دلیل اول چیزی بیش از یک مبدأ فیاض اثبات نمی‌شود؛ ولی اینکه دارای ویژگی‌های عقل فعال باشد، مشکل است. در دلیل دوم نیز آنچه اثبات می‌شود اتحاد نفس انسان با معقولات افاضه شده است نه معقولات موجود در عقل فعال؛ زیرا افاضه تجلی است نه تجافی که اگر تجافی هم بود اتحاد با عقل فعال صورت نمی‌گرفت. پس عقل فعال آنچنان که فلاسفه مشاء مطرح کردند اثبات‌پذیر نیست تا نوبت به اتصال و یا اتحاد نفس بدان برسد.

۲. اتحاد دو موجود با یکدیگر

ابن‌سینا در نقد نظریه اتحاد عقل و عاقل و معقول که *فررفریوس* آن را مطرح ساخته بود و عده‌ای آن را پذیرفته بودند، دو بیان دارد: ۱. نقد اتحاد دو موجود به طور مطلق؛ ۲. نقد اتحاد عقل و عاقل و معقول. در بیان اول می‌گوید: دو چیز که با همدیگر متحد می‌شوند سه حالت درباره آنها متصور است:

الف) بعد از اتحاد هنوز دو امر متمایزند؛

ب) یکی معدوم و دیگری باقی است؛

ج) هر دو معدوم شده‌اند و امر سومی پدید آمده است.

در هیچ‌یک از این سه حالت اتحاد صورت نگرفته است. پس باور به اتحاد دو چیز به طور مطلق محال است. البته تبدیل شیء از حالی به حال و صفتی به صفت دیگر یا ترکیب دو موجود محال نیست، ولی اتحاد بدین شکل محال است (*ابن‌سینا*، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۹۶).

وی در بیان دوم می‌گوید: اگر جوهر عاقل به صورت عقلی که ادراک می‌کند تبدیل شود و با او متحد شود چند صورت دارد: یکی اینکه ذات باقی باشد و حالی از حالت‌های عاقل باطل شود و یا حالت و صفت جدید در او حادث شود. این استحال است نه اتحاد و اگر ذات معدوم شود و ذاتی دیگر حادث شود، در این صورت نیز اتحاد صورت نگرفته است (و اگر دو چیز در کنار همدیگر قرار گیرند به طور متمایز این صورت نیز اتحاد نیست) (*همان*، ص ۲۹۲-۲۹۳).

حاصل آنکه چه اتحاد دو موجود با یکدیگر به طور مطلق و چه اتحاد عقل و عاقل و معقول محال است، آنچه هست استحال و یا کون و فساد است. *صدرالمآلهین* در جواب چنین اظهار داشته است: اتحاد دو وجود و یا دو ماهیت و یا یک وجود با ماهیت غیر خود و یا دو مفهوم، محال است؛ ولی مدعای اتحاد عاقل و معقول اشتداد وجودی موجود واحد و جوهر واحد است؛ یعنی سخن *ابن‌سینا* را در باب محال بودن اتحاد دو موجود با یکدیگر پذیرفته است (*صدرالمآلهین*، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۵).

با توجه به این مطلب، یکی از ارکان نظریه اتحاد نفس با عقل فعال که اتحاد دو وجود با یکدیگر است ناتمام خواهد بود. پس اتحاد و اتصال به معنای اتحاد نفس و عقل فعال با یکدیگر و یا اتصال به گونه‌ای یک موجود شوند محال است و فقط یک توجیه صحیح برای اتحاد و یا اتصال باقی می‌ماند که در ادامه مطرح خواهد شد.

۳. اتحاد نفس در سیر تکاملی با عقل فعال

در باب مفاد مفهوم اتحاد نفس با عقل فعال سه احتمال وجود دارد:

(الف) اتحاد جوهر نفس با جوهر عقل فعال، یعنی اتحاد دو وجود جوهری با یکدیگر؛

(ب) اتحاد نفس انسان با افاضات و کمالاتی که عقل فعال افاضه می‌کند؛

(ج) اتحاد نفس با مرتبه وجودی عقل فعال، یعنی عقل انسان به درجه وجود عقل فعال برسد و حتی می‌تواند بالاتر از عقل فعال نیز صعود کند؛ یعنی اگر عقل فعال در درجه وجودی صد و یا هزار قرار دارد نفس نیز به همان درجه و یا بالاتر برسد.

ظاهر عبارات بزرگان، مؤید معنای اول است؛ ولی با توجه به مطالب پیش‌گفته، اولاً این صورت اثبات نشده و ثانیاً محال است یا با مانع روبه‌روست.

وجوه دوم و سوم پذیرفتنی است و آن هم نه با عقل فعال مصطلح فلاسفه، زیرا اثبات نشده است؛ بلکه با موجودات و مراتب عالی وجود، اعم از یک عقل یا دو عقل، طولی و یا عرضی. مهم مرتبه وجودی است که نفس انسان می‌تواند به درجات عالی وجود صعود کند و به کمالات فراوانی دست یابد و طبق حرکت جوهری قابل قبول در نفس، انسان به درجات عالی وجود برسد. عبارت ابن‌سینا چنین است: «وإذ قيل انّ فلاقاً عالم بالمعقولات، فمعناه انه بحيث كلّما شاء احضر صورته في ذهن نفسه، معنى هذا انه كلّما شاء كان له ان يتصل بالعقل الفعال اتصالاً يتصور فيه منه ذلك المعقول» (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۳۲۸). از آنجا که *ابن‌سینا* اتصال و یا اتحاد دو موجود را محال می‌داند و نیز به قرینه عبارت دیگر وی در *انشارات* (همان، ص ۳۲۲)، روشن می‌شود که مقصود او دو وجه ممکن است نه وجه محال.

عبارت *صدرالمتألهین* نیز چنین است:

اعلم أنّ للعقل الفعال وجوداً في نفسه ووجوداً في أنفسنا، فإنّ كمال النفس وتمام وجودها صورتها وغايتها هو وجود العقل الفعال لها واتصالها به واتحادها معه، فإنّ مالا وصول لشيء اليه بوجه الاتحاد لا يكون غاية لوجود ذلك الشيء، فما هو غاية بالطبع لشيء في وقت فهو من شأنه أن يصير صورة له في وقت آخر إلا لمانع يقطع طريقه إلى الوصول، وكأنا قد أوضحنا تحقيق هذا الاتحاد في العلم الكلّي عند بحثنا عن أحوال العقل والمعقول ايضاحاً يكفي لأهل العرفان وأصحاب الذوق والوجدان، وإن لم يكن نافعاً لأهل الجحود والطغيان (صدرالمتألهين، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۴۰).

اتحاد با عقل فعال بدین معنا که وجود نفس عین عقل فعال شود، محال است. پس باید منظور این‌گونه اتحاد نباشد و از این رو *صدرالمتألهین* و شارحان ایشان مطلب را چنین تبیین و توجیه کرده‌اند که عقل فعال دو جنبه دارد: ۱. وجود فی‌نفسه و نفسی؛ ۲. وجود رابطی.

پس نفس انسان با وجود فی‌نفسه عقل فعال متحد نمی‌شود، بلکه با وجود رابطی آن متحد می‌گردد. عبارت *صدرالمتألهین* درباره دوگانگی وجود «وجوداً فی نفسه وجوداً فی أنفسنا» چنین است: «إنّ للعقل الفعال وجوداً فی نفسه ووجوداً فی أنفسنا لأنفسنا؛ فإنّ كمال النفس الإنسانيّة وتماهما هو وجود العقل الفعال له وصيرورتها إياه

واتحادهای، فإنّ ما لا وصول لشيء إليه بنحو من الاتصال لا يكون غاية له» (صدرالمآلهین، ۱۳۸۲، ص ۲۹۰). در *اسفار* (۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۴۰) نیز همین مطلب ارائه شده و توضیح مرحوم سبزواری در پاورقی کتاب چنین است:

أى الوصول الى الغاية لا يكون بنحو الاتصال الاضافى بل بنحو الاتحاد والتحول بان يتحول وينقلب المعنى الى الغاية بناءً على جواز التبدل الذاتى على الاتصال الحقيقى والحركة الجوهرية، ثم انه كما قال قدس سره للعقل الفعال وجود نفسى ووجود رابطى والنفس النطقية القدسية تتحد بوجوده الرابطى فلا يرد اشكالات الشيخ الرئيس عليه - سره - (همان).

اما روشن است که تنها تفسیر درست برای عبارت‌های بالا این است که بگوییم نفس انسان با اشراقات عقل فعال که همان کمالات افاضه‌شده آن است، متحد گردد؛ یعنی نفس با معقولات متحد می‌شود که در بحث اتحاد عقل و عاقل گذشت؛ وگرنه، هر نوع اتحاد وجودی میان نفس و عقل فعال محال یا دست‌کم اثبات‌نشده است؛ زیرا صرف افاضه معقولات از عقل فعال دلیل اثبات اتحاد نیست؛ همچنان‌که صرف افاضه وجود از طرف حق یا افاضه کمالات نفس دلیل اتحاد با حضرت حق نخواهد بود.

نکنه دیگر (برگرفته از کتاب *حکمت صدرایی*، به قلم نگارنده) در کلمات *صدرالمآلهین* این است که «محال است شیء دارای غایت به نحوی با غایت خود متحد نشود». به نظر می‌رسد این جمله نیز ابهام دارد و باید درست تفسیر شود؛ زیرا غایت دو نوع است: غایت بالذات و غایت بالعرض».

اگر کسی برای دیدن دوست خود به سمت مکانی حرکت می‌کند، دیدن دوست و سرور حاصل از این دیدن با وی متحد است؛ یعنی حضور حسی دوست که با دیدن حاصل می‌شود و سرور درونی شخص از دوست، عین وجود شخص دیدارکننده و غایت بالذات اوست؛ ولی شخص دوست و وجود خارجی دوست غایت بالعرض است و هیچ‌گاه با او متحد نمی‌شود. پس اگر غایت موردنظر این‌گونه غایات باشند، همچون دیدار و سرور، اتحاد ممکن است، ولی اتحاد با شخص دوست نیست و اگر منظور از غایت شخص باشد نه دیدار و سرور، اتحاد محال است و قاعده‌ای که می‌گفت «شیء دارای غایت باید به نحوی با غایت خود متحد شود» درخور تأمل است.

درباره عقل فعال نیز قرب به عقل فعال، استفاده از وجود عقل فعال و کسب فیض از او، غایت اصلی است و اتحاد نیز ممکن است یا رسیدن به مقام و درجه عقل فعال است که باز هم اتحاد ممکن است؛ ولی اگر وجود خاص عقل فعال غایت باشد، قاعده تمام نیست. درخصوص غایت بودن حضرت حق نیز قرب الهی غایت اصلی است و اتحاد با قرب ممکن است، ولی ذات حق و وجود حق غایتی که به آن متصل یا با آن متحد شویم، معنا ندارد و محال است. پس فنای وجودی، او شدن و مانند این تعابیر نیز درباره حق تعالی باطل و محال است. در واقع انسان همیشه با نحوه وجودی خود، کمالات وجود خود، و مقامات و درجات وجودی خود متحد می‌شود که از مبادی عالیّه و حق تعالی افاضه می‌گردد، نه با مبدأ فیض.

نتیجه‌گیری

سیر تکاملی نفس و ارتقای نفس به مراتب عالی کمال و رسیدن نفس به درجات و جایگاه موجودات عالی مثل درجه موجودی عقل فعال و یا ملائکه الهی و حتی بالاتر از آن مورد قبول است؛ ولی اتحاد وجودی با موجودات یادشده با مشکل روبه‌روست. علاوه بر اینکه برهانی به نفع خود ندارد و *ابن سینا* و *صدرالمതألهین* اتحاد دو موجود را محال می‌دانند. پس اتصال یا اتحاد نفس با عقل فعال به عنوان اتحاد دو موجود با یکدیگر محال است، ولی رسیدن نفس به مرتبه و جایگاه عقل فعال محال نیست.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۵۳، *دانشنامه علانی*، تهران، کتابفروشی دهخدا.
- _____، ۱۳۶۳ الف، *المبدأ و المعاد*، تحقیق عبدالله نورانی، تهران، دانشگاه مک‌گیل و مؤسسه مطالعات اسلامی.
- _____، ۱۳۶۳ ب، *الشفاء، الالهیات*، تهران، ناصر خسرو.
- _____، ۱۴۰۳ ق، *الاشارات و التسیهات*، چ دوم، قم، دفتر نشر کتاب.
- _____، ۱۳۷۹، *النجاة من العرق فی بحر الضلالات*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۳۸۲، *الشواهد الربوبیة*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- فارابی، ابونصر، ۱۹۹۵ م، *آراء اهل المدینة الفاضله*، تقدیم علی بو ملحم، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- _____، ۱۴۰۷ ق، *رسالتان فلسفتیان*، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، دارالمنهل.
- _____، بی‌تا، *عیون المسائل المجموع للمعلم الثانی*، بی‌جا، بی‌نا.
- معلمی، حسن، ۱۳۹۳، *حکمت صدرا بی: شرح و تعلیقه بر الشواهد الربوبیة*، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی.